



عباس کرخی

نگاهی به «حبسیه‌های یک ماهی»  
مجموعه غزل‌های علی رضا بدیع

# پیراهنی که بی سروپایست



شاعران امروز  
گاه در تکنیک زیاده  
روی می کنند، به گونه  
ای که تکنیک، خود را  
به رخ خواننده می کشند  
و از حالت طبیعی خارج  
می شود. در صورتی که  
تکنیک باید چنان آهسته  
و لطیف جای خود را باز  
کند که در خوانش اول  
متوجه آن نشویم و فقط  
از زیبایی آن لذت ببریم

علی رضا بدیع شاعر جوانی ست که حدود ده سال در کوجه باغ‌های شعر و شعور قدم زده و از سال ۱۳۷۹ سرودن جدی را آغاز کرده است. عناوین شعری زیادی که در جشنواره‌های مختلف به دست آورده از حرکت او نکاسته است. درجا زدن و تکرار را ناپسندترین چیزها در شعری داند. خوانش اولیه اشعارش این را به ما می گوید. به به و چه چه‌های دیگران، به خصوص آن‌ها که چیزی جز همین نمی دانند او را از رده می کند. صادقانه برخورد می کند و دوست دارد منتقد تا جایی که برایش امکان دارد صادقانه ترین نظرها را برایش بدهد.

این صمیمیتی که در اثر او می بینیم چیزی جدای از زندگی و رفتار او نیست. همان ویژگی و حالتی که در خیلی از شعرهای امروزیان کمیاست، عنصر اصلی شعرهای اوست. احساسش را در لباس شعر بیرون می‌ریزد، نه چیز دیگر:

و در این روزها آن قدر از احساس لبریزم  
که حتی گاه گاهی در لباسم شعر می ریزم  
تو وقتی می رسی، بر کرت کرتم لرزه می افتد  
شبیبه خاک نیشابور جدرجد غزل خیزم

جسارتی که غزل‌های او را آذین می کند نیز در زندگی او پیوسته جاری ست، او رها از این که دیگران چه فکر می کنند، اندیشه و خیالش را روی صفحه کاغذ سر می دهد، بنگرید چگونه در مقام تمجید معشوق، شکوه خداوند را به یاری می‌گیرد:

زمان خلق تو حتی خدا جسارت کرد  
و عشق مثل جنونی به زن سرایت کرد  
یا:

خدا به معجزه لایزال خود شک داشت  
تو را که دید، به اعجاز خود یقین آورد

و این بیت که جسورانه تصویر آفرینی می کند و مطمئن است برخی به این گونه تصاویر روی خوش نشان نمی دهند. او آفرینش‌های شاعرانه خود را بی می گیرد و نمی تواند خودش نباشد:

زندگی اگر امروز مانده از «زن» توست  
منی که این همه امروز عاشقم «من» توست  
من آن هدیه ناقابلیم که دستاتم  
شبیبه گردن بندی به دور گردن توست

جسارت او به همین تصویر آفرینی‌ها محدود نمی شود. او گاهی هنجارگریزی‌های سیکی زیبایی نیز دارد و خواننده جدی شعر متوجه می شود که این هنجارگریزی از نوع بشکن بشکن‌های معمول نیست که فریب به اتفاق شعرای جوان از سر بی سواد یا عقب نماندن از قافله شکستگی‌ها به آن رو می‌آورند. مثلاً در آن جا که برای قیله هشتم شعر می گوید، با آگاهی بیت هشتم را شهید می کند تا به مخاطب بگوید، اگر برای بیت هشتم غزل آفرینش شعر گفته است در حد خودش قلم زده، نه



در شأن آن بزرگ:

در آن مجادله ابلیس از خدا پرسید:

چگونه عدل تو در خلق ماریت شد؟

یکی شبیه من این گونه رانده از همه کس

یکی شبیه رضا قبله جماعت شد

این شریعت هشتم خود را شهید کرد!

تمام زنجیره‌ها در محاق افتادند

شی که صورت ماهت دوباره رویت شد

نیز بنگرید به: «سیاه ماهی کوچک»، ص: ۲۷، «با خودم یک شقیقه

فاصله دارم»، ص: ۷۷، «دستی از پشت ابرها آمد»، ص: ۹۳ و «دوچار»،

ص: ۸۲.

گاه نیز بدش نمی آید که خواننده اش علاوه بر لذت خوانش، حظّ

دیداری هم ببرد؛ یعنی احساس‌های مختلف خواننده را درگیر می کند:

جسم مرا بگیر، و در خود مجاله کن!

خواهد چکید از بدنم چشم‌های تو

!

!

!

این ردّ کفش نیست، نشان تعجب است

روییبه وقت رفتنت از ردّپای تو...

و در این جا نوعی شعر نقاشی (شعر کانکریت) آفریده است. شاعر می

خواهد نوعی نقاشی خاص را نمایش دهد، تا علاوه بر ذهن، سهم چشم

نیز محفوظ باشد. این ردّ کفش نیست، یعنی ردّ کفش هست، نشان تعجب

است. یعنی هم نیست، هم هست. «قطره اشک هست یا نیست؟» را نمی

گویند، ولی از فحوای کلام و شکلی که رسم کرده متوجه می‌شویم قطرات

اشکی ست که پشت سر معشوق ریخته است، یا نشان پاهای اوست، زمانی

که شاعر عاشق را ترک می کرده است.

مثال دیگری:

تاویل‌های تازه از مجهول عشق است

این رویکرد تازه بر مفهوم زن را -

تنها تو در شعر «سید» خویش داری:

« ، ، ، »

بانوی فروردینی! از عطر وجودت

پر می کنی جای «بهار اندام» من را

که خواننده را در سرایش این شعر سهیم می کند و شاید اگر هیچ نشانه

ای به دست نمی داد و مصراع را سید ( « ) می گذاشت سیدخوانی

مخاطب راحت تر اتفاق می افتاد.

در این بیت شاعر از نوعی تکنیک دیگر نیز سود برده است که مصراع

دوم با مصراع سوم در ارتباط معنایی تنگاتنگی قرار دارد: «مفهوم زن را تنها

تو در...» که طرح این مسئله مجال و فرصتی دیگر می خواهد (ر.ک. پایان

نامه کارشناسی ارشد: «غزل دهه هفتاد از نظر شکل و محتوا»، کرخی،

عباس ۱۳۸۳، دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی). تکنیک جدیدی در غزل

نیست و نوعی از ردّ العجز علی الصدر است. شاعران امروز گاه در این

تکنیک زیاده روی می کنند، به گونه ای که تکنیک، خود را به رخ خواننده

می کشد و از حالت طبیعی خارج می شود. در صورتی که تکنیک باید چنان

آهسته و لطیف جای خود را باز کند که گاه در خوانش اول متوجه آن نشویم

و فقط از زیبایی آن لذت ببریم.

از جغرافیای طبیعی و تاریخ اجدادی اش نیز غافل نمی ماند، زیرا دانسته

است حضور در فضایی که در آن بالیده و رشد کرده، بر صمیمیت زبان و

شعر می افزاید، در بیت زیر به جای چشم‌های ابی معشوق، از سنگ نیشابور

یعنی فیروزه استفاده می کند:

دو چشمش «سنگ نیشابور» را در یاد می آورد

تراش قامتش اسلیمی قالی کاشان را

و در چند بیت بعد در همین غزل:

... به پشتیبانی چشم تو، در اشراق شعر خود

سر انگشت می خواهم بچرخانم خراسان را!

یا:

تو وقتی می رسی بر کرت کرت لرزه می افتد

شبه خاک نیشابور جدر جد غزل خیزم

نیز بنگرید: «ما هیچ، ما شراب»، ص: ۵۴، «و جای کفش‌های تو...»،

ص: ۶۰ و شعرهایی که به همراهانش تقدیم کرده، به ویژه: «اورا...» که

برای شهدای محروق انفجار قطار سال ۱۳۸۳ و معلم سوخته دل - شاعر

چشم‌ها و زخم‌ها - خدابخش صفادل سروده است.

از محاسن برجسته کتاب حاضر یکی هم این که از تکنیک زدگی به

دوراست. او هرگز تکنیکی خاص را به رخ خواننده اش نمی کشد - هر چند،

در غزل داستان گاهی زیاده روی می کند. سعی می کند نرم و آرام از تمام

قابلیت‌های زبانی که به آن‌ها رسیده است استفاده نماید. و این توفیق

کمی نیست

در «حبسیه‌های یک ماهی» به نوعی از غزل با عنوان «غزل داستان»

برمی خوریم: «هاب چی»، ص: ۷۵، «با خودم یک شقیقه فاصله دارم»،

ص: ۷۷، «به سمت جعد درختان...»، ص: ۷۸، «این پیرهن آن قدرها هم

بی سروپا نیست»، ص: ۸۰، «دوچار»، ص: ۸۲ و... گونه ای از شعر که

تنها وجه شباهی که با غزل دارد، تعداد ابیات و چینش قافیه‌ها در آن است.

در این قالب که در دوره ای با اقبال جدی شاعران مواجه شده بود، شاعر

داستانی کوتاه را با بیانی اجتماعی و انتقادی با کمک بی زمانی، بی مکانی،

چندقضایی، استفاده از تکنیک‌های فیلم نامه نویسی، سپیدخوانی و... چنان

که در داستان کوتاه بیشتر مرسوم است، روایت می کند. بدیع سعی در

نوآوری دارد، اما شاعری ست که از این مرحله به سرعت عبور می کند

و درگیر نوآوری‌های جریانی، موج‌های گذرا و... نمی شود و در اشعار تازه

اش نشان داده است که از موج سواری خوشش نمی آید و به هر تقدیر اگر

روزگاری - آن هم به گونه ای اندک و گذرا - سوار بر موج نوجویی شده

است، امروزه در شعر دنبال «آن» شاعری خود می گردد.

از این‌ها که بگذریم در «حبسیه‌های یک ماهی» نوعی دوگانگی بارز

به چشم می خورد. فاصله‌های زیادی که بین شعرها وجود دارد -

و برخی دوستان در نقدهای شان به آن‌ها اشاره کرده اند. این دوگانگی

ممکن است به خاطر این باشد که وی در لحظه سرایش اندکی از خودش

فاصله گرفته است. یا این که مربوط به تجربه کم او در شاعری می شود

که می بینیم بیشتر شعرهای ابتدای مجموعه درگیر افت و خیزند. از نگاه

دیگری نیز می توان به این مقوله پرداخت و آن شتاب برخی شاعران جوان

برای اثبات خودشان بین پیش کسوتان است. آن‌ها برای رسیدن، عطش

در «حبسیه‌های یک ماهی» نوعی دوگانگی بارز به چشم می خورد. فاصله‌های زیادی که بین برخی شعرها وجود دارد. این دوگانگی ممکن است به خاطر این باشد که وی در لحظه سرایش اندکی از خودش فاصله گرفته است. یا این که مربوط به تجربه کم او در شاعری می شود.



دارند و تا در اقیانوس شعر و شاعری حل نشده اند به هر دری می‌زنند. بدیع در قسمت‌هایی از کتاب حاضر گاه به این سمت رفته است و گاه و بیگاه دچار فراز و فرودهایی شده است. اما در آثار تازه و منتشر نشده اش کمتر به این نوع شعرها برمی‌خوریم، چراکه به اعتقاد ما و به گواهی اشعارش، دیگر به دنبال اثبات «من شاعری» اش نیست و همان طور که پیش تر گفتیم «بنده طلعت آن باش که آبی دارد» شده است.

پرداختن به شعرهای تازه اش را به زمان نشر «کنجشک‌های معبد انجیر» موکول می‌کنیم، ولی به برخی از برجستگی‌های شعری او در کارهای جدیدش اشاره خواهیم کرد:

نگاه او در شعرهای جدیدش نسبت به زن با احتیاط بیشتر و ادیبانه تر است. او متوجه شده عروس سخن اگر در پرده مطرح شود، بیشتر جلوه می‌کند، البته هنوز در این مقوله جسارت‌های پیشین را - در مفهوم، نه در زبان - رها نکرده است:

تا دست من به حلقه زلفت مزین است

انگار داده است سلیمان زنگین به من

مخنوده قلمرو من چین زلف توست

از عرش تا به فرش رسیده ست این به من

جغرافیای کوچک من بازوان توست

ای کاش تنگ تر شود این سرزمین به من

او پس از «حسیه‌های یک ماهی» کم کم به سادگی و یختگی رسیده است و این خاصیت ذهن‌های پیچیده است که خیلی زود مراحل اولیه سرایش را طی می‌کنند تا به سادگی برسند، و به قول آن بزرگ: هنر در اوج خود به سادگی می‌رسد، بنگرید:

هم رفتنش خطاست و هم بازگشتش

چون آره در گلوی سپیدار مانده است

یا:

با حوصله تنگ و دل تنگ چه سازم؟

با دوست پریشانم و بی دوست پریشان

گاهی نیز تشبیه مرکب، ارسال المثل و اسلوب معادله در این شعرها خیلی پررنگ می‌شود و گمان می‌رود به عنوان تکنیک تازه ای در دست شاعر جوان ما قرار گرفته است:

یک مشت کود کند به دور درخت سیب

انگشت‌های کوچک تو زیر چانه ات

یا:

ویرانه دوزخ به این دنیا شرف دارد

این گنج بادآورده را کی باد خواهد برد؟

و سرانجام این که برخی از آشنایی‌های محتوایی او در کارهای جدیدش خودی نشان می‌دهند. او که داستان‌های معروف ادبیات فارسی را خوانده، گاه در اصل داستان‌ها دست می‌برد:

سودابه روسپید و سیاوش روسفید

در رستخیز عشق کسی روسیاه نیست

که هر چند به مدد عشق سودابه را روسپید می‌خواند، اما در اصل داستان دست برده است.

پایان سخن را به چند بیت از غزل «وصیت نامه» اختصاص می‌دهیم که تقدیم شده است به علی‌رضا قزوه. ذکر این نکته ضروری است که

پس از «حسیه‌های یک ماهی» کم کم به سادگی و یختگی رسیده است و این خاصیت ذهن‌های پیچیده است که خیلی زود مراحل اولیه سرایش را طی می‌کنند تا به سادگی برسند، و هنر در اوج خود به سادگی می‌رسد



مطمئناً مخاطب شاعر عام تر از چیزی ست که مطرح شده و قزوه شاید به عنوان نماینده ای از یک اجتماع و گروه خاص در این جا مورد نظر باشد نه دکتر علی رضا قزوه شاعر و نویسنده:

از آستین حیثی بافت نار بود مرا

و هدیه داد به این لختها وجود مرا

به تار منکه به یک سوی دیگر افتاده‌ست

شبیبه روز نخستین بدوز بود مرا

ببینکه زخم زبانهای عدوهای الکن

چه کرده روح ورم کرده و کیود مرا

به نام «عشق علیهاالسلام» پاکم کن

و ببیناز کن از ننگها وجود مرا

بگیر دست مرا تا که برزنان برویم

به معبدی که نبیند کسی سجود مرا

کنار درب جهنم به هیات یک زن

بایست، بعد خوشامد بگو ورود مرا

به خانواده من چند آیه نازل کن

که با سرور بگیرند یادبود مرا

سپس به عرش برین بازگرد و ترجمه کن

برای حوربه‌های جهان سرود مرا:

خداز حنجره‌اش ساخت بود و تار مرا

و هدیه داد به یک مشت کر دوتار مرا

